**غزلی از بیدل**

**شفیعی**

من این غزل را در دیوان بیدل افغانی خواندم و لذت بردم.حیفم آمد که‏ استاد بزرگوارم آنرا نخواند و از آن لذت نبرد\*اینک غزل با حذف چند بیت.

کو جنون تا عقده هوش از سر ما وا کند؟ و هم هستی را سپند آتش سودا کند در بساط خاکدان دهر نتوان یافتن‏ آن‏قدر گردی که تعمیر شکست ما کند بعد ازین آن به که خاموشی دهد داد سخن‏ گوهر مغنی کسی تا کی زبان‏فرسا کند؟ عجز ما را ترجمان غفلت ما کرده‏اند تا همان واماندگی تعبیر خواب پا کند! باد پیمای سبک مغزی است هرکس چون حباب‏ ساغر خود را نگون در مجلس دریا کند! قیمت وصلش ندارد دستگاه کائنات! نقد ما هیچ است!شاید هم بما سودا کند! بی‏بری‏ها را علاجی نیست شاید چون چنار دست برهم سودن ما آتشی پیدا کند! چاره دشوار است«بیدل»شوخی نظاره را شرم حسن او مگر در دیده ما جا کند

(\*)تأسف دارم که معانی دقیق آن را درنمی‏یابم،اما استادانی هستند که چون شما لذت‏ می‏برند.